

چند شرر منتخب سروده ی مهندس « فرشید خیرآبادی »

شرر « سرزمین های دور از فرسنگ ها »

سرزمین های دور از فرسنگ ها
خوانده و خواهان و خواهشگری
در هم آمیخته خورشید و خیابان های شهر ها
خنیاگری که منم
که توای
خرامان از پس سرزمین خواب ها
سوی خنده های برکه ها و تالاب ها
با آواز های برنشسته بر لب ها و زمزمه گشته بر راه ها
چیزی مرا
به راه ها
مرا
می خواند چنگ ها که بر بستر راه ها چونان چنگ بادها
می خواند مرا خورشید ها
پس اوفتادن ها
که بیا
به باختر اشراق بیا
از خاور ترین گوشه ی رنج ها
بیا
که بنشینیم کنار اقیانوس ها
و بنوشیم آب ها و انگور ها

و بچشیم چشمه ها و رودها
و بخشیم همه ی خاب ها و خوب ها
و بنگریم همه ی نگر ها و نگار ها و نگاره ها
از پس هزاران سال ها
و بنویسیم همه ی چکامه ها
و بسراییم همه چامه ها و ترانه ها
و بگوییم همه راز ها و رمز ها
بسازیم به هم، همه ی سازه ها
و بنوازیم همه اندام ها و همه سازها
چنگ زنیم همه گیسو ها و سیم ها و تارها
و فرو افتیم همه پله ها که از بالا به پایین فراز میگیرند
که بیا
و من در اندیشه ی درد هنوز
هنوز از پس هزاران ساله ی رنج ها
گم گشته ام در گوشه ی خاور ترین زجر ها
و با پر شیب ترین رودها
به رویا ها و خواب ها
فرو میروم درون خویشتن ها

شرر « شب بخیر »

شب بخیر

اینجا همیشه شب است

شب همچو شب غلیظ

بسان چای من در مهمانی پاییز درد ریز

اینجا شب

بسان تابستان می ماند

به کویر و بیابان تابستان

شب

درخشان

برای همه ی شب نشینان

بنشسته بر بالکون تکرار

و مدام گذشته را آینده می کند

تکرار

شب

گفتم: شب خوش

که به تحقیق فقط همین هرگز نبود

هیچ خوشی به شب های بیابان

بیابان و تابستان و شب های سرد و ...

آری شب

این شب که پایان نمی یابد به جهان ما

پیشتر گفتم: شب خوش

تو اگر حلال کنی ماه را

و من اگر فراموش کنم نفرین را

شرب « مست، حنجره ی شب »

مست، حنجره ی شب

مست است تابستان

مست و تلو تلو خوران

آویزان

شب تاب بر اندام درخت و ماه تاب

آب را می فهمد، آب دزدک

و من بشقاب های نشسته را

و شب

موسیقی را

میفهمد

فرود بر فراز ژرفنای نیمه شب

آنجا که عمیق می شود آوا

آنگاه که تمیز می شود هوا

مست، حنجره ی تابستان

در روزگاران نوجوانی ام

آن روزگاران دورادور که بگذشتند

یادشان اما به خیر نبود

یاد را خوب میفهمم

مرگ لحظه ها را هم